

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.»

بعد از آنکه تلگرافات و احکام کتبی علماء اعلام و حجج اسلام از ممالک محروسه ایران، دایر بر حرمت مشروطیت و عرایض متضرعانه اهالی در استیحاظ از ایجاد مجلس شورای عمومی به توسط حجج اسلامیه دارالخلافة و امناء دربار جاوید اقتدار، از لحاظ مبارک بندگان اقدس همایونی خلدالله ملکه و سلطنته گذشت، در بیست و چهارم شهر شوال دستخط آفتاب نقط همایونی که به قلم معجز شمیم ملوکانه در صدر عریضه علماء عظام و حجج اسلام شرف صدور یافت، طبقات اهالی مجدانه مطالبه صورت آن را می کردند. عجالتاً برای اطمینان عموم به طور طبع منتشر گردید، تا آنکه عمماً قریب عکس گراور اشاعه و توزیع شود.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«به موقف عرض بندگان اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه، خلدالله ملکه و سلطنته، معروض می داریم:

در روز دوازدهم شهر حال شوال که کارگزاران دولت، جمع کثیری از وجوه علماء و شاهزادگان و وزراء و امراء و اعیان و اشراف و تجار (را) حسب الامر، احضار به دربار گردون مدار نمودند. و از طرف قرین الشرف ازاده ستیه را به اعطای مجلس شورای عمومی و تأسیس قوانین آن ابلاغ فرمودند. تمام حاضرین متفق الکلمه جواب عرض نمودند که مجلس شورای عمومی منافی با قواعد اسلام است و ممکن الجمع نیست، چنانچه به رأی العین مشاهده کردیم. ما مسلمانان که در تحت اقتدار سلطنت اسلامیه هستیم، ابدأ راضی نمی شویم و هنی به اسلام و دین ما برسد. در مقابل احکام اسلامیه شاه و رعیت یکسان است و بر همه لازم است حفظ دین و آئین شریعت سید المرسلین.

بعد از آن، تلگراف عموم ولایات و ایالات که قریب به دوست طغرا بود؛ بعضی تفصیلاً و بعضی بر وجه اجمال، قرائت شد و پس از آن احکام حجج اسلام و علمای ولایات، گوشزد حاضرین شد و عرایض عدیده متظلمانه در استیحاخ از این بلیّه عظیمه، از طبقات علماء و اهل علم و طلاب و تجّار و اصناف که غائب از آن محضر بودند، یکان یکان خوانده شد. بعد ذالک کلیّه حَضار مجلس، از علماء و تمام طبقات به توسط جناب اشرف صدراعظم، عریضه متضرّعانه در استدعای انصراف از این عزیمت، به حضور باهرالتور ملوکانه تقدیم داشتند. و پس از استیندان، شرفیاب حضور معدلت ظهور شدند و استدعای مجدّانه حضوری هم نمودند و به وعده مراحم ملوکانه و قبول استدعای مقصد اسلامی به اصدار دستخط انجم نقط، مرخص شدند. تاکنون که یوم بیست و چهارم است از ناحیه مقدسه اعلیحضرت همایونی دستخط آسایش، شرف صدور نپذیرفته، از آنجائی که به حکم خلاق عالم جل اسمه حفظ بیضه اسلام در قرون و اعصار بر عهده سلطان وقت و علماء اعلام است؛ از آن روز تا حال، همه روزه از داعیان مطالبه انجامز وعده و اصدار دستخط می نمایند و داعیان به دفع الوقت گذرانیده تا امروز که مطالبه از حد گذشت، چاره ندیده جز شرفیابی دربار معدلت آثار و بحمدالله نائل شدیم و از پیشگاه همایونی ایفاء به وعده را جداً مستدعی هستیم و چون این استدعا از جهت ادای تکلیف شرعی است، از صاحب شرع رخصت رجوع نداریم و متضرّعانه جداً دستخط آفتاب نقط در آسودگی اهل اسلام از اضطراب و وحشت و دهشتی که در این مرحله دارند از سده سنیه استدعا داریم، قسم به جمیع معظّمات شرعیّه که ماها بلکه تمام اهالی اسلام این مملکت برای تأسیس مجلس شورای عمومی حاضر نیستید و نتیجه آن را جز هدم دین و هرج و مرج و هدر (دادن) دماء محترمه و هتک نوامیس اسلامیّه نمی دانیم. الامر الاقدس الاعلا مطاع.

بسمه تبارک و تعالی

جنابان مستطابان حجج اسلام سلمتهم الله تعالی:

عزم ما همه وقت بر تقویت اسلام و حمایت شریعت حضرت نبوی (ص) بوده و هست. حال که مکشوف داشتید تأسیس مجلس با قواعد اسلامی منافعی است و حکم بر حرمت داده‌اید و علماء ممالک هم به همین نحو کتباً و تلگرافاً حکم بر حرمت نمودند. در این صورت ما هم از این خیال بالمره منصرف و دیگر عنوان همچه مجلس نخواهد شد. لیکن به توجهات امام زمان عجل الله تعالی فرجه، در نشر عدالت و بسط معدلت، دستورالعمل لازم داده و می‌دهیم. آنجنابان تمام طبقات را از این عزم خسروانه ما، بر نشر معدلت و رعایت حقوق رعیت و اصلاح مفاسد به قانون دین مبین اسلام حضرت خاتم النبیین (ص) اطلاع بدهید.

محمد علی شاه قاجار

چهارشنبه سلخ شهر شوال ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، در خانه، اول رفتم به رسم معمول به چادر سپهسالار. بعد رفتم به خاکپای مبارک بندگان اعلیحضرت همایونی مشرف شدم، صدراعظم در حضور بود. قدری ایستاده بعد مراجعت کردم.

یادم رفته بود بنویسم، وقتی که می‌آمدم رو به باغشاه، دم بامستون به حضرت اقدس آقا برخوردیم که با ظل السلطنه و سایر آقاهای دیگر، سوار کالسکه می‌روند رو به میدان توپخانه. نگاه داشتند اظهار مرحمت فرمودند. فرمودند که من می‌روم رو به دوشان تپه، تو اگر زود مراجعت کردی بیا.

این بود که من دیگر منتظر نشدم. سوار شده یک سر آمدم به منزل. تفنگ ساچمه‌زنی برداشته، یک درشکه اجاره کرده، آمدم رو به دوشان‌تپه. نهار خوبی خورده، قدری از عهد شاه شهید و شاه مرحوم صحبت کردیم آقا ایستاد به نماز، من رفتم شکار پیدا کنم. باری غروب آمدم سر استخر رزک، صرف چای و عصرانه کردیم، کالسکه‌ها را آوردند من هم توی کالسکه در حضور حضرت اقدس نشسته بودم؛ آمدم دم دروازه، مرخصی حاصل کرده آمدم منزل.

پنجشنبه غره شهر ذیقعه ۱۳۲۶

سرکار معزّز الملوک تشریف بردند به حضرت عبدالعظیم زیارت. بعد از ظهر آمدم اندرون، حضرات هم از حضرت عبدالعظیم مراجعت کرده، صرف نهار کرده، عصری هم قدری روزنامه نوشتم. صبح که اندرون رفته بودند به حضرت عبدالعظیم زیارت، کالسکه اندرون می‌خورده بود به اسب یک قزاق. نزدیک بوده است دعوا بشود. اسب ترکمانی من را که آقا بشیر سوار بوده، عوض اسب قزاق برده‌اند. آمدم بیرون، قدری با آدم‌ها دعوا کردم.

جمعه ۲ شهر ذیقعه ۱۳۲۶

دعاهای روز جمعه را خوانده. یک ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم به باغشاه، در خانه که سپهسالار را ببینم؛ برای اسب که برده‌اند ببینم چه میشود. سپهسالار نبود، رفته بود به شهر. چون که خواهرش تازه از تبریز آمده است دیدن او. ولی ناظم الاطباء، فارس السلطنه، سالار اعظم، معین الممالک بودند. صحت الدوله برادر اعلم الدوله هم بود.

بعد سپهسالار آمد. مدتی صحبت کرده، از بابت اسب گفتند، چیزی به

«پالکونیک» نوشته ولی حکمش را نخواند.

شنبه ۳ شهر ذیحجه ۱۳۲۶

صبح از خواب برخاسته آمدم بیرون. نصرت نظام، گاردی‌ها را مشق می‌داد. برد به باغشاه برای تشریفات وزیر مختار.

باری من هم سوار شده با محمد صادق میرزا رفتیم به باغشاه، در خانه، بندگان همایونی بیرون تشریف نیاورده بودند. سپهسالار هم رفته بود به میدان مشق. بعد بندگان همایونی بیرون تشریف آورده، اغلب از وزراء (و) سردارها (و) شاهزادگان (و) امراء بودند. به بعضی‌ها فرمایشات فرمودند.

عمارت بزرگ باغشاه را که سابق اسب‌دوانی بود، تالارش را درست کرده‌اند، برای بندگان همایونی. زیرش را هم برای حضرت اقدس والا ولیعهد و صندوقخانه و آبدارخانه (و) سایر...

باری بندگان همایونی قدری در باغ راه رفته، بعد تشریف بردند به عمارت بزرگ. بعد سپهسالار هم از میدان آمد، قدری در چادرش نشستیم، صرف قلبانی شد، مجدداً رفتیم شرفیاب شدیم.

وزیر مختار دولت ینگه دنیا که رفته بود و سه چهار ماه نبود، امروز سه روز است مراجعت کرده امروز آمده شرفیاب شد. او که رفت، ماها آمده در ایوان مشرف شدیم. قدری فرمایشات ملوکانه فرمودند. بعد آمده سوار شده آمدم امیریه.

بعد سوار شده آمدم به منزل. صرف نهار کرده، «پلکونیک» قزاق آن اسب زخم شده قزاق را عوض اسب من فرستاده، من مجدداً سوار شده رفتیم به باغشاه که اسب را به سپهسالار نشان بدهم. بندگان همایونی سوار شده بودند. سپهسالار هم سوار شده بود. آمدم دوباره امیریه به حضور حضرت اقدس. مشغول تهیه عروسی ظل السلطنه بودند که

انشاءالله به خواست خدا، این ماه بشود. اسب را گفتم از قول حضرت اقدس ببرند به «پلکونیک» پس بدهند. چیزی هم حضرت اقدس به او نوشتند. اگر اعتنا بکنند!

از اخبار تازه این است که: از فردا یک مجلس دارالشورای کبرائی در ارک شهر، در عمارت خورشید منعقد خواهد شد که ششصد نفر خواهند بود؛ چهل نفر از وزرای بیکار و شاهزادگان بزرگ (و) اغلب از امراً (و) بزرگان، رئیس این مجلس نظام‌الملک است. در واقع مجلس سناست به جز وزراء که مصدر کار هستند، این مجلس را قرار داده‌اند که دزد بگیر و زراء باشند. مثلاً موثق‌الدوله هم جزء آن مجلس است! این مجلس گویا فردا منعقد بشود تا خداوند چه مقدر فرموده باشد. پناه بایست به خودش برد.

یکشنبه ۴ شهر ذیقعد ۱۳۲۶

چون مؤیدالدوله تلفن زده بود و با من کار داشت، سوار شده رفتم به خانه مؤیدالدوله. آنجا جمعی بودند (و) قاسم آقای امیر تومان نایب‌الحکومه. باری مدتی نشسته تماشای حکومت کردن شاهزاده را کردم. بعد با شاهزاده سوار شده، رفتم دیوانخانه. امروز در عمارت خورشید افتتاح مجلس دارالشورای کبر است. در واقع مجلس سناست، به ریاست نظام‌الملک.

باری وقتی که ما رسیدیم، دیدم مجلس بهم خورده (و) خطابه‌ها را خوانده بودند. گویا نظام‌الملک می‌خواسته است نطق بکند، درست نتوانسته بود (و) از عهده برنیامده بود.

باری صدر اعظم، عزالدوله، نظام‌الملک، امین‌الدوله، مشیرالدوله، عمیدالدوله، پسر عزالدوله، معین‌الدوله، اجلال‌السلطنه (و) جمعی بودند.

در هفته دو روز، این مجلس منعقد خواهد شد؛ روز شنبه و سه‌شنبه. بعد با مؤیدالدوله سوار شده، آمدیم امیریه حضور حضرت اقدس، برای تدارک عروسی

ظَلُّ السَّلْطَنَةِ.

دوشنبه ۵ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۶

سوار شده رفتم امیریه. امروز نهار را در خدمت سرکار خاصه خانم مهمان هستم. صرف نهار بسیار خوبی کرده، غنچه خانم، هم عصری با قمر سلطان خانم و روشنگ خانم که از زنهای شاه شهید هستند آمدند، آنها را ملاقات کرده، رفتند.

«شارژدافر» روس هم آمده شرفیاب حضورشان شد.

سه‌شنبه ۶ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۶

صبح از خواب برخاسته، شکر حضرت احدیت را گفته، آدمم بیرون. نصرت نظام‌سایر نوکرها بودند. گاردی‌ها هم مشق می‌کردند. سوار شده رفتم به باغشاه، در خانه. سپهسالار رفته بود خدمت صدراعظم، صدراعظم هم در همان کلاه فرنگی شاه، منزل کرده است.

بعد با سپهسالار آمدیم به چادرهای سپهسالار. بعد گفتند بندگان همایونی، بیرون تشریف آوردند.

رفتم شرفیاب شدیم. صدراعظم در حضور بود. سپهسالار ماند، من آدمم امیریه. امروز بناست بنشینیم، از برای عروسی حرف بزنیم (و) مشغول تدارک بشوند. مدتی در حضور حضرت اقدس بودیم. بعد آمده بیرون، در اطاق‌های اندرون نشستیم؛ مستوفی الممالک، منشی مؤیدالدوله، انتخاب‌السلطنه، بنان نظام (آمدند) پرنس دادیان از برای مهمان‌های فرنگی آمده بود، ترتیبات می‌داد.

از خبرها که امروز از پرنس شنیده شد (و) او از قول اجزای سفارت روس می‌گفت: در روسیه «شاپشال» خان راکشته‌اند، علی بیک را هم در اسلامبول انجمن

شورشیان حبس کرده‌اند و زنش که اهل فرانسه بوده فرار کرده است.

چهارشنبه ۷ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۶

سوار شده رفتم امیریه، حضور حضرت اقدس شرفیاب شدم، مشغول ترتیبات عروسی شدیم.

دو ساعت از شب رفته، رفتم به باغشاه پیش سپهسالار، با نصرت نظام برای کار گاردی‌ها کار داشتم.

سپهسالار در چادرش بود. حاجب‌الدوله، سردار مؤید، سعیدالسلطنه، سالار اعظم، سالارالملک (و) بعضی از اجزای سپهسالار، (و) عبدالله خان خواجه بودند. اسماعیل خان، سرتیپ فوج سوادکوه که در سوادکوه بود (و) مواظب سردار منصور بود، آمده است. یعنی سردار منصور را هم آورده است (و) در خانه سپهسالار است. وساطتش را سپهسالار کرده است.

پنجشنبه ۸ شهر ذی‌قعدة ۱۳۲۶

سوار شده رفتم به باغشاه، در خانه. صدراعظم (و) سپهسالار در حضور بودند. مثل سایر مردم ول ول در باغ با سردار کل (و) جمعی راه رفتیم، صدق‌السلطنه هم بود. بعد آمدم به چادر سپهسالار. خودش هم از حضور آمده، در چادرش نشسته بود، مجدالدوله، امیر افخم، سردار مظفر، آصف‌السلطنه و جمعی از صاحب‌منصب‌ها (و) ناصرالدوله (و) معتضدالسلطنه (و) آجودانباشی توپخانه بودند. بعد سوار شده آمدم امیریه. مؤیدالدوله با میرزاهایش نشسته، مشغول نوشتن رقعها و ترتیبات عروسی بودند که انشاءالله تعالی به خواست خدا و توجه امام زمان (ع)، از روز یکشنبه ۱۱ شروع بشود. انشاءالله تعالی به زیر سایه حضرت اقدس اعظم، عروسی اولادهايشان را هم ببینیم. انشاءالله انشاءالله.

از شاه قاجار

۱۳۰۴

از شاه قاجار

از شاه قاجار
از شاه قاجار
از شاه قاجار

از شاه قاجار

سیرت
از شاه قاجار

نامه‌یی منتشر نشده از محمد علی شاه قاجار با خط و امضای خود شاه این نامه خطاب به یکی از رجال دربار است.

متن نامه: «فردا صبح از خانه خودتان اول بروید از طرف من احوالپرسی از حاجی میرزا ابوطالب زنجانی بکنید بعد به در خانه بیایید.»



حاجی میرزا ابوطالب زنجانی با شاگردانش (ردیف اول) و غلام و نوکرهایش
(ردیف دوم). کودکی که در عکس دیده می شود مرحومه عزیزالملوک دریاییگی
دختر حاجی میرزا ابوطالب زنجانی است.

۱- حاج آقا شیرازی وکیل معروف دوره اول مجلس، ۲- حاجی میرزا ابوطالب
زنجانی، ۳- عزیزالملوک دریاییگی

جمعه ۹ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۶

دعاهای روز جمعه را خوانده، صرف نهار کرده، قدری روزنامه نوشتم. عصری یک ساعت و نیم به غروب، رفتم امیریه. اول در اطاق بیرونی رفتم بنان نظام، پیش میرزاهای مؤیدالدوله نشسته، تماشای رقعہجات را کرده، بعد رفتم اندرون.

شنبه ۱۰ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۶

صبح از خواب برخاسته، رفتم بیرون. نوکرها بودند. باری سوار شده رفتم به باغشاه، در خانه. سپهسالار رفته بود احوال پرسی حاجی میرزا ابوطالب مجتهد زنجانی. گویا ناخوش است و از قرار سپهسالار را وکیل و وصی خودش کرده است. باری قدری در آنجا راه رفته، شاه هم تشریف آورده بودند بیرون. صدراعظم هم آمده رفت حضور شاه.

اغلب از وزراء و سردارها (و) اهل نظام و غیره بودند. اغلب بیخود راه می رفتند. بعد سپهسالار، سردارکل (و) مجدالدوله آمدند. رفتیم توی چادر نشستیم، امیر معظم، مخبرالدوله، سردار مظفر، سردار حشمت هم بودند.

رفتم توی چادر امیرنظام. آصف السلطنه، نظام السلطان، معاون السلطان، ناصرالدوله، شبل السلطنه هم بعد آمدند.

نیم ساعت به غروب، رفتم بیرون. رفتم به منزل موثق الدوله. آنجا هم نظام السلطان (و) امین نظاره بودند. مجدالاسلام که آخوند فضولی است (و) نخود هر آشی است (و) راپرت و چی هر کسی است، آنجا بود ولی الحمدلله زود رفت. از اخبار تازه این است که: خلعت برای عین الدوله می برند. یک پالتو خز. حاملش یک نفر از پیشخدمت های مخصوص است. آذربایجان الحمدلله بهتر است. پسر تیمور

پاشاخان ماکوئی، جمعیت زیادی با خودش آورده است. به دور تبریز، سردار مقتدر هم که رفته است از طهران به طرف که فوج و توپخانه آنجاها را ببرد به تبریز، رسیده است. فوج دماوند که پنج روز است از طهران رفته است. فوج فدو همدان هم همین دو سه روزه حرکت خواهد کرد. در واقع اردوی آذربایجان خیلی بزرگ خواهد شد.

در ده پانزده روز قبل، به قدر شصت نفر از طرف شورشیان تبریز، مأمور شده بودند که بروند، به طرف... که مالیات و آذوقه جمع کنند. اگر قورخانه هم مال دولت باشد بیآورند... سایر جاهای آذربایجان منظم است. عین الدوله با اردو در باسمنج است.

یکشنبه ۱۱ شهر ذیقعدة ۱۳۲۶

امروز عید تولد حضرت رضا علیه السلام است. دیشب هم آتش بازی کردند در باغشاه. اول به رسم معمول، رفتم به چادر سپهسالار. سردار با مخبرالدوله و اغلب از صاحب منصبها بودند. به مخبرالدوله هم حمایل آبی مرحمت شده، امروز هم سلام است. در واقع این عید را این شاه گرفته است.

خلاصه نزدیک ظهر سلام منعقد شد. مخاطب هم نظام الملک بود. حضرت ولیعهد و محمد حسن میرزا، با لباس تمام رسمی بودند. حضرت محمد حسن میرزا هم در سر قزاقها ایستاده بود.

بعد از سلام «دقیله» شد خیلی طول کشید. بعد از «دقیله» سوار شده آمدم امیریه. امروز به مبارکی و میمنت، عروسی حضرت اشرف والا ظل السلطنه است. شاهزاده ظل السلطان را هم، امروز حضرت اقدس آقای نایب السلطنه به شاه عرض کرده، احضارش کردند.

وقتی من رسیدم، نهار را صرف کرده بودند. تمام علماء بودند. امام جمعه و ظهیرالاسلام و بودند. بعد مجلس بهم خورد، من رفتم اندرون، خدمت سرکار خاصه

خانم. اسباب «زاکوسکه» را که شب‌ها بایست در عمارت مخصوص بچینند، حاضر کرده بودند. بسیار بسیار خوب و هر چه می‌خواستی بود. جای هزاران توصیف بود.

این روزها چون وقت ندارم مجال نوشتن ندارم (و) چند روز، یکمرتبه می‌نویسم: روز اول و دوم، علماء و سادات و تجار بودند. شب را هم در عمارت مخصوص حضرت اقدس، مؤیدالدوله و جمعی بودند. روز سوم، صدراعظم (و) سپهسالار (و) عمله خلوت بودند. مطرب‌ها (و) موزیک‌ها. ارکستر، ارکستر قزاق‌ها که «بالالا»، می‌گویند، بسیار خوب موزیکی است.

در تالار بزرگ دور تا به دور، شیرینی (و) میوه گذارده بودند، بسیار مجلس عالی خوبی بود، منظم، از هر حیث خوب بود. روز چهارم، اجزای نظام بودند، سردارها و صاحب‌منصب‌ها تماماً بودند. روز پنجم، اجزای وزرات خارجه، منشی‌های بانک‌ها، مستوفی‌ها و لشکر نویس‌ها، بودند.

روز ششم هم آقایان قاجار، خواجه‌ها، اجزاء پست و گمرک و سایرین بودند. یک شب هم در عمارت مخصوص سر میز مهمانی شد سر میز شام خوبی صرف شد. روزها در عمارت مخصوص، محل جلوس داماد است. آنجا هم مطرب و موزیک جمعی بودند. بسیار خوب (و) منظم بود. شب‌ها الحمدلله خوش بودیم.

باری، شب یکشنبه ۱۸ شهر حال، به سلامتی و مبارکی به خواست خدا، عروس را آوردند. رفتیم آوردیم. تمام مردم بودند. امیریه را هم تماماً چراغان کرده بودند. افواج گارد، ژاندارم، قزاق، سوار بودند. خیلی باشکوه و مجلل. عروس را حرکت دادیم. اغلب از شاهزادگان و وزراء بودند. کالسکه بزرگ شاه را هم حاضر کرده بودند. جمعیت هم زیاد در سر راه‌ها ایستاده بودند. زن و مرد زیادی بودند. کالسکه و درشکه، سر راه‌ها ایستاده بودند.

باری حضرت اقدس آقا و حضرت اقدس ولیعهد، حضرت والا محمد حسن

میرزا و اغلب از شاهزادگان بودند. عروس را ورد کرده بردند اندورن من. مؤیدالدوله، مجدالدوله و عضدالدوله و معین السلطان و ناصرالدوله و نصرت الدوله و جمعی آمدند در اطاق من. در این چند شب و روز، در اطاقهای اندورن من منزل کرده بودند. همه جور اسباب راحتی فراهم بود. کرسی خوبی ترتیب داده بودیم. شب هم اغلب اینجا می ماندند. در واقع یک اطاق تنبل خانه‌ای بود برای همه کس. الحمدلله به خواست خدا و توجه ائمه اطهار، به خوبی و خوشی گذشت.

شب سه شنبه هم تمام سفرا و فرنگی‌ها دعوت داشتند. یکصد و شصت نفر سر میز شام خوردند.

بعد از شام هم به «سواره» خیلی‌ها دعوت داشتند. آتش بازی هم شده موزیک ارکستر، ارکستر «بالالا» (و) مطرب ایرانی زیادی هم بودند.

شب یکشنبه ۱۸ بعد از آوردن عروس، در ساعت نه از شب باران خیلی سختی آمد تا سه ساعت به غروب مانده روز یکشنبه.

روز شنبه ۱۷ من رفتم در خانه. به رسم معمول اول در چادر سپهسالار نشستم، جمعی بودند. بعد رفتم در عمارت بزرگ شرفیاب شدم، صدراعظم هم در حضور بود. اخباری که در این روزها روی داده بود این است: خراسان چند روزی بود شلوغ شده بود، بازار را بسته بودند، شرحش را کاملاً اطلاع ندارم.

چند نفری هم آدم کشته شد، ولی الحمدلله، از قراری که می گویند اصلاح شده. استرآباد هم قدری بهم خورده، آنجا هم الحمدلله اصلاح شده است.

یک شمشیرالماس عالی، بندگان همابونی برای ظل السلطنه خلعت مرحمت فرمودند. یک سرداری مروارید با شش عدد دکمه الماس بسیار بزرگ هم ملکه جهان خلعت داده، گویا همان دگمه‌ها را ملکه داده است (و) سرداری را سرکار سروردالدوله داده است. باری بحمدلله به خوبی برگزار شد و از هر حیث خوب بود. بسیار عروسی

مجلل و باشکوه عالی شده، الحمدلله. انشاءالله امیدوارم به حق حق که در زیر سایه حضرت اقدس اعظم عروس‌های اولادهای این‌ها را ببینم.

روزها تا ساعت، هفت و هشت مشغول خدمت و زحمت بودم. به تمام کارها می‌رسیدم. شب دوشنبه ۱۹ مراجعت به منزل کردم، ولی بعد از ظهر دوشنبه من رفتم امیریه، برای مهمانی سفرا، نه ساعت از شب مراجعت کردم. آتش بازی به قدری بد بود که حساب نداشت. هیچ آتش نمی‌گرفت. آصف السلطنه از خجالتش نتوانست بماند، رفت. بعد از شام، زن‌های فرنگی با ظل السلطنه رفتند اندرون برای دیدن عروس. یک ساعت و نیم طول کشید تا مراجعت کردند.

روزها هم در اندرون از روز اول تا شب یکشنبه و روز یکشنبه در اندرون‌ها مهمانی بود. مطرب زیادی هم زنانه در اندرون بودند.

سه‌شنبه ۲۰ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۶

شب یکشنبه ۱۸ فاطمه خانم همشیره را که چندین سال بود برای حاجی خان پسر عماد حضور عقد کرده بودند، به سلامتی بردند، انشاءالله مبارک است. دختر عماد حضور را هم در همین شب برای غلامحسین خان اخوی آورده‌اند، آن هم انشاءالله مبارک است. انشاءالله تا باشد عیش باشد.

سوار نظام، سهراب خان رئیس ژاندارم هم چون در این چند روزه عروسی خیلی زحمت کشیده و شب و روز مشغول خدمت بود، ملقب به سالار مجلل شده است. اجلال السلطنه از وزارت نظمیہ معزول شد. و غلامحسین خان امیر تومان، که نایب‌الحکومه بود، رئیس نظمیہ شده است.

باری عصر رفتم امیریه. مشغول ترتیبات دادن انعام خلعت‌های مردم بودند که در این روزها زحمت کشیده‌اند.

چهارشنبه ۲۱ شهر ذیقعدہ ۱۳۲۶

از اخبار تازه این است که اخترالدوله زن علی خان سردار شده است. لازم است که مختصری از حال علی خان بنویسم:

این علی خان در اوائل سنه ۱۳۱۳ در زمان شاه شهید که من دیگر لازم نیست به تفصیل شرح حال خودم را و مقام و مرتبه خودم را بنویسم. البته دیگران نوشته‌اند اگر غرض خرج نداده باشند. اگر بخوادم زیاد شرح بدهم آن وقت بایست یک کتاب علیحده بنویسم، آنوقت خیلی مفصل می‌شود.

باری در آن سنه، در ماه رمضان من تعزیه می‌خواندم، آن هم شرحش خیلی است. شش دست لباس خوبی برای پیشخدمت‌هایم درست کرده بودم (تا) وقتی که فرنگی‌ها می‌آیند پیشم خدمت بکنند.

یکی از شب‌ها سفیر عثمانی آمده بود به تعزیه‌خوانی من. آن لباس‌ها را داده بودم، پیشخدمت‌ها پوشیده بودند، شاه شهید از آن لباس‌ها خوشش آمده، مرا خواسته، مقرر فرمودند که بایست چهل نفر برای من گارد درست بکنی، از این لباس‌ها هم بیوشانی برای نظم تکیه و دور تخت.

آنوقت معمول من این بود که از شاگردهای مدرسه نظامی چون لباس‌هایشان قشنگ بود می‌آوردم. علی خان هم متصدی این کار بود. از مدرسه شاگردها (که) می‌آمدند، این جلوشان می‌افتاد، چون خودش هم شاگرد مدرسه بود و پیاده نظام بود (این‌ها) برای تشریفات تکیه که گاهی بایست قشون یزید بشوند (و) گاهی در جلوی ابن سعد بیافتند.

علی خان می‌آمد (و) دور تخت می‌گشت. باری وقتی که شاه این فرمایش را به من فرمودند من بیرون آمد علی خان در جزء صاحب‌منصب‌ها ایستاده بود، گفتم که شاه همچو حکمی به من فرموده‌اند. علی خان شنید. از فردای آن روز بنا به گرفتن گارد (کردم)، مدت شش روز چهل نفر گارد با لباس بسیار بسیار عالی حاضر شد، علی خان

چون بسیار پریشان و مفلوک بود واسطهٔ زیادی تعیین کرد که گارد را او مشق بدهد. به یک جهت هم این گارد ملقب به گارد نصرت شد.

باری چندی نگذشت که گارد خوبی تربیت شده، علی خان هم آنها را مشق می‌داد. با اصرار هر چه تمام از حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه یاور اولی، از برای او گرفتم (البته) بعد از چندین روز دعوایا و گفت‌وگوها.

تا روز هفدهم ذی‌قعدة که شاه شهید در حضرت عبدالعظیم، شهید شد. بعد از شاه شهید و تغییر سلطنت، علی خان هر شب با ده نفر کشیک من را می‌کشیدند.

ورود مرحوم مظفرالدین شاه، میرزا علی اصغر خان صدر اعظم می‌خواست گارد را معزول بکند، از آنجا که خدا نمی‌خواست معزول نشدند. شجاع‌السلطنه سردار اکرم، رئیس قشون شده بود.

بعد از دو ماه از ورود مظفرالدین شاه، یعنی از همان روز که شاه شهید شد، حضرت اقدس آقای نایب‌السلطنه از کار دست کشید و رفت و او دست‌گذار روی قشون با دستگیری همین سردار کل حالیه.

باری روزی که مظفرالدین شاه در تخت جلوس به سریر سلطنت کرد، در موقع سلام من دیدم، علی خان نشان و حمایل سرهنگی انداخته است. ترسیدم که گفت‌وگوئی بشود، بازخواست کردم، گفت: «عیبی ندارد ملاحظه بفرمائید آجودان باشی کل هم نشان و حمایل سرداری انداخته است.»

از همان روز هم سرهنگ شده بود. بعد تغییرات شده، صدراعظم‌ها عوض شدند، وزیر جنگ‌ها پیدا کردیم، من خودم را از نظام خارج کردم ولی چون این گارد را خودم درست کرده بودم، از من کسی نمی‌گرفت (و) همه جا تحسین و تعریف از نظم و مشق اینها بود. از علی خان هم خیلی توجه می‌کردم. ماهی ده تومان هم از جیب خودم به او ماهیانه می‌دادم. در سال ۱۳۱۷ هم پول عروسی به او دادم. زنی هم از برای خودش

گرفت، همین طور پیش من بود و شب و روز مشغول خدمت بود (و) شب‌ها جا و مکانی نداشت. پدرش او را بیرون کرده بود و شب‌ها اغلب یا در منزل آقا میرزا آقا خان یا منزل حسین خان فرنگی که او هم یکی از آدم‌های من بود، می‌رفت. چندین سال هم، همین‌طور درب خانه من روزگاری می‌گذرانند. من هم از او نگاهداری می‌کردم. اغلب هم شب‌ها در منزل آقا بشیر می‌خوابید. بعد از دو سال در سنه ۱۳۱۵ به او اذن جلوس سر نهار دادم.

باری در سنه ۱۳۱۹ با حاجی خانم که یکی از کلفت‌های ما بود راهی پیدا کرد. حاجی خانم دختر میرزا موسی خوش‌نویس بود. و دختر خاله مادر اخترالدوله که زن من بود. حاجی خانم هم طرف میل اخترالدوله بود. چون هم آوازخوان بود و هم همه کاره. زن دائمی اخترالدوله هم بود و همیشه در خانه ما بود.

یواش یواش کارش بالا گرفت، یکی دو کاغذ هم به توسط حاجی خانم برای خود اخترالدوله داده، اخترالدوله هم بسیار بدش آمد که چرا بایست نوکر از برای من کاغذ بنویسد. باری من این مطلب را فهمیدم. چندی پی بهانه می‌گشتم، که علی خان را از ریاست گارد معزولش بکنم.

چندی نگذشت که معلوم شد، علی خان هفت هشت تا تفنگ‌های گارد را برده و گرو گذارده است. فرستادم تحقیق کردند، معلوم شد که راست است. در صورتی که من هیچ وقت از او هیچ چیز مضایقه نداشتم، تا حتی جوراب (و) کفشش را من می‌دادم، خیلی از این مطلب اوقاتم تلخ شد.

در عهد سپهسالاری امیر خان سردار مرحوم بود، به شاه راپرت کرده، دستخطی به خط عین‌الدوله صادر شد (که) خوب زیادی به علی خان بزن (و) حبشش بکن، تفنگ‌ها را هم بگیر، همین کار را هم کردم. خوب زیادی زدم، دو روز هم حبس بود، تا تفنگ‌ها را به هزار زحمت یکی یکی پیدا کرده از گرو در آوردم.

باری رفت یک سالی پیدایش نبود. خیلی به سختی زندگی می‌کرد. پدرش چون جزء کشیک‌خانه بود، بعد از یک سال در دستگاه امیربهادر جنگ دیده شد که در آنجا خیلی هم به فلاکت زندگی می‌کرد. وقتی که شاه مرحوم به فرنگستان رفت، امیربهادر چون با من خوب نبود، می‌خواست او را به رغم من ترقی بدهد. او را با خودش برد به فرنگستان که او را شاه شناس بکنند، برعکس شد. کیف مرحوم حکیم‌الملک را دزدیده، از آن سفر هم خوب برنگشت. امیربهادر بعد از هزاران زحمت کاری کرد، که او بتواند در روزهای سلام لباس رسمی بپوشد، ولی بسیار بی وقار.

یک دسته موزیکانچی برای کشیک‌خانه درست کرده (بود که) او رئیس آنها شد. و جلوی آنها می‌افتاد. باری چندی نگذشت که سرتیپ اول شد بعد لقب ارشدالدوله گرفت، تا اینکه مظفرالدینشاه مرحوم شد، بنای مشروطه‌بازی و انجمن درست کردن اغلب از ترک‌های مظفرالدین‌شاهی شد امیربهادر (هم) معزول شده رفت به خانه‌اش.

نایب‌السلطنه، سپهسالار، وزیر جنگ، میرزا علی اصغر خان صدراعظم، ظل‌السلطان از یک طرف و فرمانفرما از یک طرف.

اجزای مظفرالدینشاه دیدند که اگر بخواهند اینجا روی کار باشند آنوقت بار و بنه این پول‌های خزانه، قرض‌ها و جواهرات، چه می‌شود و کارها زار می‌شود؛ این بود که اغلب انجمن‌ها را موسسش این ترک‌ها بودند، اسباب کشته شدن اتابک هم اینها شدند. (باعث) معزولی نایب‌السلطنه همین‌ها شدند، باعث فرستادن فرمانفرما به تبریز همین‌ها شدند.

باری خیلی مفصل است. علی‌خان انجمن مرکزی را درست کرد، امیربهادر که آن وقت امیرجنگ لقب گرفته بود و حالا سپهسالار است خرج انجمن مرکزی را می‌داد. اول مرتبه که بنای بدگویی به شاه و ارکان دولت را مردم کردند، در انجمن مرکزی بود که از هر انجمنی چند نفر را تعیین کرده بودند، که در انجمن حرف بزنند و منتشر به سایر انجمن‌ها بکنند.

علی خان رئیس انجمن بود؛ اول‌ها بسیار اهمیت داشت، روی مردم را آن انجمن باز کرد به روی دولت. بنای کج را از اول در این انجمن گذاردند. باری تفصیل خیلی مفصل است. این بود که اغلب از مردم فهمیدند که بنای این انجمن برای چه چیز است. این بود که انجمن بعد از رسیدن امیر جنگ به ریاست کشیک‌خانه بهم خورد. علی خان را هم مردم فهمیدند که مقصودش چه بود، این بود که بهم خورد.

تا امسال، در اوائل سال نمی‌دانم چه کرده بود که علی خان را گرفته آوردند در منزل حاجب‌الدوله، او رازنجیر کردند، مدتی هم حبس بود. بعد امیر جنگ توسطش را کرد باز آشکارا آمد پیش امیر جنگ. افواجی که جزء کشیک‌خانه است علی خان فرمانده آنها بود. تا روز پنجشنبه چهارم شهر جمادی‌الاول که بندگان همایونی تشریف بردند به باغشاه برای برهم زدن مجلس و گرفتن آن اشخاص.

علی خان هم آن روز چون امیر جنگ در زرگنده بود او را امیر جنگ فرستاده بود که پیش شاه باشد.

تا این که شاه تشریف بردند به باغشاه، امیر جنگ هم از سفارت آمده در باغشاه به اردوی شاه ملحق شد.

تا آن روز که مجلس را توپ بستند، کار را قزاق‌ها کردند و اهل مجلس تماماً فرار کردند و انجمن مظفری آذربایجان را خراب کردند. علی خان با چند اراده توپ و قدری از سوارهای کشیک‌خانه و قدری از فوج سوادکوه و فوج سیلاخوری آمدند برای «چیو». خرابی خانه ظل‌السلطان در واقع برای غارت بود. چند تیر توپ هم برای مجلس انداختند، یک تیرش در رفت خورد به خانه نظام‌الملک، دو سه تیر دیگر هم رفت توی شهر و خانه‌های مردم را خراب کرد، باری کالسکه‌ها و درشکه‌های ظل‌السلطان را غارت کرده، آنچه در خانه ظل‌السلطان بیچاره بود غارت کرد، از آنجا مالی به هم رسانده، صاحب کالسکه و درشکه و اسب شد، بعد از بهم خوردن مجلس، امیر جنگ